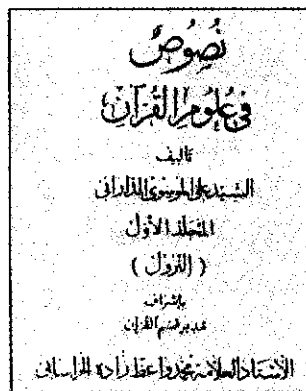


معرفی های اجمالی

نصوص فی علوم القرآن (مجلد اول: النزول)، سید علی موسوی دارابی، زیر نظر: آية الله شيخ محمد واعظزاده خراسانی، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش/۱۴۲۲ ق.



خاستگاه و اساس شکل گیری و تدوین علوم قرآنی، «قرآن شناسی» است؛ شناختی اصولی از قرآن که باید محور همه مطالعات و تحقیقات در حوزه علوم قرآنی قرار بگیرد. ولی، نوع مباحث و کتب علوم قرآنی که تاکنون، چه در محافل علمی شیعی و چه در محافل علمی اهل سنت، شاهد آن هستیم، اغلب به یک شناخت سطحی از قرآن اکتفا نموده اند؛ زیرا، با این کاستی مهم روبه رو هستند که به دور از آموزه های سیره و سنت پیامبر (ص) و تعالیم مکتب اهل بیت (ع) که بر طبق حدیث ثقلین، قرآن شناسان حقیقی اند، تدوین شده اند؛ و اگر رجوعی به احادیث آنان بوده، از مرز استشهاد و تزیین فراتر نرفته است؛ زیرا، اصلاً رویکرد قرآن شناسی و کسب محورهای آن از دیدگاه مکتب معصومین (ع) مطرح نبوده است. در نتیجه حتی احادیث نبوی،

تحلیل نشده در قلمرو مطالعات و تحقیقات علمای بزرگ علوم قرآنی رها شده است. (ر. ک: دکتر محمدعلی لسانی فشارکی، «قرآن شناسی، محور مطالعات قرآنی»، گلستان قرآن، شماره های ۱۲۶ و ۱۲۷، یکم و شانزدهم آبان ماه ۱۳۸۱)

از این رو، جمع آوری و تنظیم موضوعی احادیث و روایات و سیره از پیامبر (ص)، ائمه طاهربین (ع)، صحابه و تابعین در موضوع قرآن و علوم قرآنی، همچنین، تتبع و گردآوری موضوعی آراء و نظرات محدثان، مفسران، مقریان، مورخان، فقیهان، متکلمان، ادیبان و به طور کلی عالمانی که در حوزه علوم قرآنی تاکنون به بحث و تألیف پرداخته اند، می تواند ضمن آسان کردن و هموار نمودن راه مطالعه و تحقیق، زمینه مطالعه تطبیقی و مقارنه ای جامع و بررسی تاریخی علوم قرآنی و آسیب شناسی رشته های گوناگون آن را در جهت دستیابی به یک قرآن شناسی دقیق و عمیق از دیدگاه مکتب معصومین (ع) فراهم آورد. بخش قرآن بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، اخیراً اقدام به تألیف مجموعه ای عظیم به نام المعجم فی فقه لغة القرآن و سربلاغته کرده است که در آن متون لغوی، ادبی، تفسیری، ... در مورد لغات و واژه های قرآن و سیر تطور و اسرار بلاغت آنها، به ترتیب زمانی گرد هم آمده است. مجلد پنجم آن تاریخه «بطل» در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است.

مرکز فرهنگ و معارف قرآن در شهر قم، در مجموعه ای سه جلدی با عنوان علوم القرآن عند المفسرین اقدام به گردآوری دیدگاه مفسران در علوم قرآنی کرده است که توسط انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم در سال ۱۳۷۴ به چاپ رسیده است.)

تألیف مجموعه نصوص فی علوم القرآن گامی است در جهت زمینه سازی برای تحقق این اهداف (ر. ک: مقدمه کتاب، ج ۱، ص ۱۷ و ۲۴).

این مجموعه تشکیل شده است از نصوص منتخب و گردآوری شده از کتب روایی و مجامع حدیثی، تفاسیر، کتب

علوم قرآنی، تاریخ قرآن و به طور کلی کتبی که در موضوع علوم قرآنی و رشته‌های گوناگون آن در حوزه مسلمانان چه شیعی و چه سنی تاکنون تألیف شده‌اند.

بنابراین، منظور از نصوص (متون) در اینجا، احادیث و روایات منقول از پیامبر (ص) و ائمه طاهریین (ع) همراه اقوال صحابه و تابعین و آراء و نظرات محققان مسلمان در موضوع یاد شده می‌باشد.

مجلد اول این مجموعه، تحت عنوان «الزول» به مبحث «کیفیت نزول قرآن» پرداخته و به قطع وزیری در ۷۲۶ صفحه به چاپ رسیده است. در این مجلد، متون برحسب سال وفات مؤلفان آنها از قدیم‌ترین متن تا جدیدترین آن در عصر حاضر، در هشتاد و یک فصل منظم و مرتب شده‌اند. هرچند اولاً، به علت عدم دسترسی به برخی از منابع و مصادر، و ثانیاً، مشابهت و یا کوتاه بودن برخی از دیدگاه‌ها، از آوردن آنها صرف نظر شده است. البته، با فراهم شدن منابع و مصادر یادشده، دیدگاه‌های موجود در آنها به صورت مستقل و در قالب مستدرک به چاپ خواهند رسید. (ر. ک: همان، ص ۱۹ و ۲۵)

در هر فصل، دیدگاه یکی از محققان و پژوهشگران مسلمان در ارتباط با کیفیت نزول قرآن آمده است؛ جز اینکه در فصل چهارم (از ص ۵۴-۵۶) آرای شیخ مفید (د ۴۱۳ق) که در نقد دیدگاه شیخ صدوق (د ۳۸۱) می‌باشد، در پی هم آمده است. در فصل یازدهم (از ص ۹۰-۹۶) نیز، دیدگاه سید شریف جرجانی (د ۸۱۶ق) شارح تفسیر الکشاف، ذیل آرای صاحب آن یعنی، زمخشری قرار گرفته است.

فصل اول کتاب (از ص ۳۱-۳۳) با عنوان «نص البخاری (م ۲۵۶هـ) فی الجامع الصحیح به روایات موجود در صحیح بخاری، و فصل آخر آن (از ص ۶۸۹-۶۹۹) با نام «نص الدكتور علی الصغیر فی دراسات قرآنیة» به دیدگاه این محقق و پژوهشگر معاصر، اختصاص یافته است.

مقدمه کتاب در ۱۷ صفحه، شامل دو بخش است؛ بخش اول (از ص ۹-۱۹) به قلم آیه‌الله محمد واعظ زاده خراسانی، مدیر بخش قرآن بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی و استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد می‌باشد که این مجموعه، به ابتکار و تحت نظارت و اشراف ایشان، سامان یافته است. در این بخش، ایشان به بررسی شمول معنایی «علوم قرآن» پرداخته و آن را به سه بخش ۱. علوم للقرآن، ۲. علوم فی القرآن، ۳. علوم حول القرآن تقسیم نموده‌اند، و منظور از اصطلاح علوم قرآن را در عنوان این مجموعه، همان بخش اخیر دانسته‌اند. (ص ۱۵)

در ادامه، کتاب مشهور «الاتقان فی علوم القرآن» علامه جلال‌الدین سیوطی را علی‌الدوام مرجع و اساس مطالعات علوم قرآنی از زمان تألیف آن در اواخر قرن نهم هجری تاکنون برمی‌شمرند. (ص ۱۵) همچنین تأکید می‌کنند که گرچه بیشتر اقوال در مقدمه‌های تفاسیر و کتب علوم قرآنی، موجود است، ولی به دلیل گستردگی و پراکندگی احادیث و دیدگاه‌های مختلف در منابع گوناگون، شایسته است به همه تفاسیر و کتب بلاغت (و ادبی) و کتب تاریخ (و سیره و مغازی) و کتب روایی و حدیثی و فهارس (و اعلام و معارف و انساب) به ویژه کتاب ارزشمند الفهرست ابن ندیم که در سال ۳۷۷ق تألیف شده است، مراجعه نمود تا هیچ یک از آثار از نظر دور نماند؛ زیرا، پایه و اساس تحقیق در همه علوم به ویژه علوم نقلی، آشنایی با آرای متقدمان و آثار به جای مانده از آنان می‌باشد. (ص ۱۷)

در بخش دوم مقدمه (از ص ۲۱-۲۵) با نام «المدخل فی اقسام الکتاب» که به قلم مؤلف می‌باشد، توضیحاتی در مورد بخش‌های دیگر این مجموعه و شیوه کار تألیف آمده است. مجموعه «نصوص فی علوم القرآن» که شامل چند بخش و

هر بخش شامل چند باب است، بدین قرار خواهد بود:

بخش اول: «الزول القرآن»، که شامل ۴ باب است:

باب اول: کیفیت نزول القرآن؛

باب دوم: کیفیت نزول الوحی و اقسامه؛

باب سوم: بدء الوحی، و اول و آخر منازل؛

باب چهارم: السور المکیة والمدنیة و ترتیب نزولها.

بخش دوم: «جمع القرآن» که شامل ۱۰ باب خواهد بود:

باب اول: کتاب الوحی و حفاظه؛

باب دوم: کیفیت جمع القرآن؛

باب سوم: صیانة القرآن عن التحریف؛

باب چهارم: مصاحف الصحابة؛

باب پنجم: رسم القرآن و شکله و نقطه؛

باب ششم: اسامی القرآن و السور؛

باب هفتم: تناسب السور و الآیات؛

باب هشتم: اقسام السور؛

باب نهم: عدد السور و الآیات و الکلمات و الحروف؛

باب دهم: الأجزاء و الأحزاب و الأعراس.

بخش سوم: «القراءات» که شامل ابواب ذیل خواهد بود:

باب اول: علم اختلاف القراءات؛

باب دوم: القراء السبعة و رؤاتهم؛

باب سوم: اختلاف القراءات السبعة و نمودج منها؛

باب چهارم: القراء غیر السبعة و قراءاتهم؛

کتاب‌شناسی مصدر و منبع هریک از متون و فهرست موضوعی مندرجات کتاب آخرین صفحات کتاب را تشکیل می‌دهند (از ص ۷۰۱-۷۲۶).

در پایان اشاره و توجه به این نکته مهم است که علی‌رغم دقت در انتخاب نصوص و سازماندهی آنها و تعیین عناوین اقسام و ابواب، برخی از روایات در جایگاه اصلی خویش قرار نگرفته‌اند. به عنوان مثال، در فصل سوم (ص ۵۱) اولین روایتی که از اصول کافی آورده شده است، با عنوان باب سوم از بخش (قسم) اول یعنی «بدء الوحی، و «اول و آخر مانزل» همخوانی دارد. در ادامه همین فصل (ص ۵۲) روایت سوم بدین صورت آمده است که محمد بن وراق می‌گوید: «کتابی را که در آن قرآن را نگاشته بودم، به امام صادق (ع) عرضه کردم، در حالی که نشانه‌های ده‌دهی آیات (نشانه‌ای که بر سر هر ده‌آیه قرار می‌دادند) و آخرین سوره آن را با رنگ طلایی (زراندود شده) نوشته بودم. امام (ع) پس از رؤیت آن، هیچ عیب و اشکالی در آن ندیدند به جز همان کتابت قرآن با رنگ طلایی. پس فرمودند: خوش ندارم قرآن جز با رنگ سیاه-همان‌طور که اولین مرتبه نیز با رنگ سیاه کتابت شد- کتابت شود». این روایت نیز با عنوان باب پنجم از بخش دوم هماهنگ تر است. هرچند بهتر بود مؤلف محترم بابتی را در ذیل همین بخش با عنوان «فی آداب (شروط) کتابته» می‌گشودند تا روایاتی از این دست که آداب و شروط کتابت قرآن و مصحف‌پردازی را از دیدگاه مکتب معصومین (ع) و از نظرگاه کبار صحابه و تابعین، بیان و تبیین می‌نمایند، در یکجا جمع می‌شدند تا زمینه مطالعه و تحلیل کامل این روایات و آسیب‌شناسی حوزه چاپ و انتشار قرآن در جوامع اسلامی فراهم می‌شد؛ چرا که حوزه کتابت و رسم الخط ویژه قرآن و جایگاه مهم آن در آموزش و ترویج و تدبیر و بهره‌وری از قرآن مورد غفلت و فراموشی واقع شده است.

علت عمده عدم توجه به این گونه روایات و تعالیم معصومین (ع)، غفلت از موضوع مهم «قرآن‌شناسی» و کسب محورهای آن به ویژه مسئله مهم «آموزش و ترویج قرآن» از دیدگاه مکتب معصومین (ع) می‌باشد. از این رو، شایسته است که در مجموعه ارزشمند «نصوص فی علوم القرآن» بخشی به «قرآن‌شناسی» یا همان «علم القرآن» یا «علم علوم القرآن» و بخشی به مسئله مهم اصولی «آموزش و ترویج قرآن» اختصاص یابد.

این احتمال نیز وجود دارد که مؤلف محترم به جایگاه این دو روایت که به عنوان مثال از آنها یاد شد، وقوف کامل داشته است، ولی آنچه موجب آوردن آنها در این فصل شده، این بوده است که چون ظاهر آدر اصول و فروع کافی، این دو روایت به

باب پنجم: علم الحجة علی القراءات؛
باب ششم: نزول القرآن علی سبعة احرف.
بخش چهارم: «اسباب النزول»؛
بخش پنجم: اعجاز القرآن.
بخش ششم: الحروف المقطعة.
بخش هفتم: بلاغة القرآن.
بخش هشتم: غریب القرآن ومفرداته.
بخش نهم: الوجوه والنظائر.
بخش دهم: المحکم والمتشابه.
بخش یازدهم: التنزیل والتأویل.
بخش دوازدهم: الناسخ والمنسوخ.
بخش سیزدهم: التفسیر والمفسرون.
بخش چهاردهم: الاستعاذة والبسملة.
بخش پانزدهم: امثال القرآن.
بخش شانزدهم: اعلام القرآن.
بخش هفدهم: اقسام القرآن.
بخش هیجدهم: التکرار فی القرآن.
بخش نوزدهم: الادعية فی القرآن.
بخش بیستم: فضائل القرآن.
بخش بیست و یکم: ماألف فی علوم القرآن.
شیوه تألیف کتاب به شرح ذیل می‌باشد:

الف. مراجعه به مصادر و منابع هر دو مذهب شیعه و سنی و اقتباس از آنها؛

ب. جمع‌آوری و آماده کردن نصوص (متون) اولیه فیش برداری شده از این مصادر و منابع، و تنظیم هریک از آنها به شکل مستقل، و مرتب نمودن آنها برحسب سال وفات مؤلفین آنها؛

ج. مقابله هریک از متن‌ها با متون متقدمان برای حذف موارد و مباحث تکراری؛ اما اگر متنی از نظر لفظ و معنا اندکی اختلاف داشته یا به قدری مختصر باشد که بوسیله حذف، دچار کاستی در ارائه مفهوم شود یا به گونه‌ای باشد که محقق را در استنتاج و دریافت دیدگاه صاحب متن کمک می‌کند، موارد به ظاهر تکراری، حذف نمی‌شوند.

د. ضبط آیات مطابق با رسم الخط تعیین شده در نزد مؤلف به همراه ذکر شماره آیه و نام سوره‌ای است که آیه در آن قرار دارد؛

ه. ضبط اسامی اعلام و مفردات غریب و دشواریاب؛
و. مقابله متون اقتباس شده با مصادر اصلی آنها و تصحیح اغلاط و خطاهای احتمالی؛

ز. کتابت الفاظ مطابق قواعد و آیین نگارش جدید.
شرح حال کوتاهی از مؤلفان و صاحبان نصوص، همراه

است برای این سؤال: «چرا حافظ؟» آیا دیوان او واقعاً نه از سر رودریاستی و تلقین دیگران و جوّزدگی-حرفی و متاعی برای ما دارد؟ از نخستین روزهایی که گلندام، هم شاگردی و دوست حافظ، دیوان او را جمع و استنساخ کرد، تاکنون، استعدادهای بسیاری در این سرزمین، صرف بازخوانی و وقف بازیابی او شده است و بسا قلم‌ها و درم‌ها که در این راه هزینه شدند و گویا این دور را تسلسل بایدش». (ص ۱۲-۱۳)

سپس می‌افزاید که خود برای این سؤال، پاسخ اطمینان بخش و اعتمادآفرینی، دست و پا نکرده است. «ولی یک چیز را به اطمینان خاطر و طیب نفس و صرافت طبع می‌توانم گفت: حافظ، بهترین بهانه است برای ورود به ضروری‌ترین مباحث و مسائل فکری و عملی انسان حتی امروز. یعنی حتی اگر او را هم کنار بگذاریم و این شمس‌الدین محمد شیرازی را نیز در صف نعال هزاران فلان‌الدین‌ها و بهمان‌الدوله‌ها بنشانیم، باز محتاجیم که کسی دیگر را همچون حافظ معهود و آشنا با اذهان جمعی بیابیم، عَلم کنیم و درباره او بنویسیم و بخوانیم؛ زیرا همیشه باید در میان ما کسانی باشند که بهانه جَرو بحث بر سر خدا، هستی، دین و انسان، حکومت، سیاست، هنر، عرفان، مواجهه‌رندانه با جهان و جهانیان و صدها مسئله خرد و کلان دیگر باشند. و به گواهی دیوان او، چه کسی بهتر از او.» (ص ۱۳)

گفتار نخست کتاب با عنوان «دین‌شناسی و مشکلات زبانی» به رفتار زبان‌شناختی حافظ و گویندگانی مانند او، در آثارشان می‌پردازد و اینکه آیا می‌توان، عقاید دینی و آرای اندیشگی حافظ و مانند او را از میان ابیات عاشقانه و زبان شاعرانه آنان، بیرون کشید. این بخش از کتاب، فرض را بر دین‌شناس بودن حافظ گذاشته است و آن را مفروضه گرفته. زیرا «در دیوان و زندگی او می‌توان، رگه‌هایی از نوعی قرائت را یافت که در آن، دین و اصول آن و ارسای می‌شوند.» (ص ۱۸) سپس توضیح می‌دهد که مقوله دین‌شناسی، می‌تواند فارغ از عرصه دین باوری باشد و وقتی می‌گوییم «دین‌شناسی حافظ» مرادمان نگاه او به دین، و طعم و بوی دین در کلام او است. نویسنده، از این پس تاده‌ها صفحه‌دیگر، مشکلات و موانع چنین تحقیقاتی را یادآور می‌شود. زیرا به عقیده او «سرآوردن از اندیشه‌های شاعر رندی مانند حافظ، آن هم درباره موضوع حساس و پرماجرای مانند دین، چندگونه مشکل و راهزن دارد که برخی ویژه حافظ پژوهی است؛ البته پاره‌ای از این مشکلات ربطی هم به حافظ ندارد.» (ص ۲۳)

در تقسیم‌بندی مشکلات تحقیق در دین‌شناسی شاعران، نویسنده، دوگونه مانع و دشواری را توضیح می‌دهد: نخست «مشکلات بیانی» است و سپس «مشکلات زبانی». به گفته وی:

این صورت، تک و خاص هستند، مؤلف محترم نخواسته است در باب‌های دیگر یک فصل را به یک روایت اختصاص دهد. اما با در نظر گرفتن این نکته و اصل مهم که ممکن است یک روایت، مسیر قرآن‌شناسی و درک و فهم ما را از قرآن متحول کند، هیچ اشکالی ندارد که یک روایت یا یک دیدگاه خیلی کوتاه ولی مهم، یک فصل را به خود اختصاص دهد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد، اگر تمام روایات موجود در زمینه قرآن‌شناسی و علوم قرآنی به صورت موضوعی دسته‌بندی و عنوان‌بندی می‌شد، این مشکل به کلی برطرف می‌شد. (برای مطالعه جایگاه کتابت در نظام آموزش و ترویج قرآن در سیره پیامبر (ص) و ائمه طاهرین (ع) و آداب و شروط آن ر. ک: طرح پژوهشی آموزش زبان قرآن، محمدعلی لسانی فشارکی و دیگران، مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق (ع)، خردادماه ۱۳۷۹؛ بنیانگذاری قرائت و کتابت قرآن کریم توسط پیامبر (ص)، محسن رجبی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه امام صادق (ع)، بهار ۱۳۸۱)

محسن رجبی

درآمدی بر دین‌شناسی حافظ، رضا بابایی، انجمن معارف اسلامی ایران، بهار ۸۲، رقی، ۲۶۶ ص.

دین‌شناسی حافظ

رضا بابایی

ایران، سرزمینی است پر از سرمایه‌های فرهنگی و فراملی. در این مرز و بوم خجسته، انسان‌های بزرگی ظهور کرده‌اند که صاحبان باریک‌ترین و لطیف‌ترین اندیشه‌های معنوی‌اند. در این میان، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، از جایگاهی ویژه برخوردار است. دلایل اهمیت و محبوبیت حافظ را در ایران و جهان، مؤلف محترم در مقدمه کتاب خود بازگویی کرده است. وی در پاسخ به این سؤال که چه ضرورت و اهمیتی دارد که همچنان به حافظ و هنر و اندیشه او بپردازیم، می‌نویسد:

«برای صاحب این قلم از همه مهمتر، پیدا کردن پاسخی

رندی» او را از جمله موانع زبانی برای درک شناخت و نگاه دینی حافظ می‌داند. سپس دربارهٔ هریک از موضوع فوق، شرح مجمل و گاه مفصلی را ارائه می‌دهد. مثلاً دربارهٔ «حیرت حافظ» که مانع بزرگی بر سر راه فهم آسان و منویات درونی شاعر در مقولاتی مانند «دین» است، می‌نویسد:

«به حتم، آن که ذهنش گرفتار حیرت و گشودن راز و رمز زندگی است، زبانی پراز ابهام و ابهام به کام خواهد گرفت. آنان که ساده می‌انگارند و ساده می‌اندیشند، از میان انبوه صنایع شعری، بیشتر به جناس و لف و نشر و ... روی می‌آورند. و وقتی گوینده‌ای غرقهٔ حیرت بود، آرایه‌های شعری او نیز عبارت خواهند بود از ابهام و ابهام و طباق و مراعات نظیر و ... همین جا باید افزود که حیرت در مقابل یقین و از جنس گمان نیست؛ بلکه حیرت، سر جنگ با جزم اندیشی و ساده‌انگاری دارد...» (ص ۷۷)

در پایان این فصل از کتاب، نویسنده نتیجه می‌گیرد که حافظ، نماینده و سخنگوی طبقهٔ خاصی از دین‌ورزان است و ما - حداقل - در روزگار خود، طبقات بسیاری از دینداران را می‌شناسیم که آن قرائت و خوانش را بر نمی‌تابند. از طرفی، در مقام قضاوت و بر منصب داوری هم ننشسته‌ایم که حکم رانیم و ختم نزاع کنیم؛ گزارشگری تنگ‌مایه‌ایم که معلوم نیست در همین گزارش هم چندان موفق باشیم. (ص ۸۱)

گفتار دوم کتاب دربارهٔ علم دینی و تفاوت آن با معرفت دینی است. مدعای این گفتار از کتاب، آن است که می‌توان «دیوان حافظ» را موضوع پاره‌ای از مباحث دین‌شناسی یا حداقل روان‌شناسی دینداران کرد؛ یعنی دیوان حافظ، ارزش و مایهٔ آن را دارد که دین‌پژوهانه در آن بنگریم و اندیشه‌های صاحبش را بر ترازوی دین‌شناسی نهاد. بدین رو نویسنده، سراغ علم و فضل حافظ را می‌گیرد و به مدد پاره‌ای شواهد و ابیاتی چند از خود او، فضل و علم حافظ را می‌نمایاند. دلیل دوم نویسنده برای لزوم پرداختن به دیوان حافظ از این منظر، اهتمام ملی و تاریخی به او است. سومین برهان مؤلف برای مدعای خویش، دعوی دین‌شناسی حافظ از ناحیهٔ خود او است. یعنی ما با شاعری روبه‌رویم که در سخنانش، بسیار دقت و ژرف‌نگری می‌کرده و کمابیش دعوی دین‌شناسی نیز داشته است. معاصران و تاریخ‌نگاران نیز به فضل و دانش او اقرار داده‌اند. (ص ۹۶-۹۰)

نویسنده، در بخشی از گفتار کتاب، بر این نکته تأکید بسیار می‌کند که نزد حافظ، آنچه قداست و اصالت داشته، معرفت دینی بوده، نه علم دینی. زیرا معرفت در دیوان او «معنای دقیق‌تر و عمیق‌تری نیز دارد. معرفت، نوعی آگاهی قلبی است که آن را می‌توان از هر گوشهٔ هستی و از هر شیء و شخصی آموخت؛

شماری از دشواری‌ها به زبان ویژه و شخصیت نادرهٔ گویندهٔ آن غزلیات ناب و شگفت باز می‌گردد که آنها را مشکلات زبانی نامیده‌ام.»

در توضیح موانع و دشواری‌های بیانی می‌نویسد: «وقتی می‌خواهیم نظر حافظ را مثلاً دربارهٔ دین یا سیاست بدانیم، چاره‌ای جز رجوع به شعر او نداریم؛ ولی وقتی دیوان او را می‌گشاییم، کلمات و جملاتی می‌بینیم که به هیچ رو، قصد نظریه پردازی و اظهار نظر در باب مقولات مختلف را ندارد؛ نه پنهانی را آشکار می‌کند، نه پیغامی می‌گزارد، نه خبری می‌دهد و نه راهی می‌نماید. پس، از این واژه‌ها و جملات، چه کاری ساخته است؟ عمق بخشیدن به معانی و عبور دادن آنها تا سراجی قلب. این اقتضای بیان شاعرانه است و حافظ در اینجا، فقط یک مثال است، نه بیشتر... بنابراین دیوان حافظ، یعنی مجموعه‌ای از احساسات شاعری که قلب او به زبانی که خود می‌داند، سخن می‌گوید و این زبان، با زبان علمی، فقط در مفردات واژگانی، آن هم در نازل‌ترین سطح معنایی، اشتراک دارد. حال چگونه می‌توان از میان موج‌های پی‌درپی و افسارگسیختهٔ حس شاعری حیل‌گر، گوهر فهم صید کرد.» (ص ۳۱)

خلاصهٔ نظر نویسنده دربارهٔ مشکلات بیانی در فهم منویات جدی شاعر در مسائل معرفتی، آن است که حافظ به زبان شعر سخن گفته است و این زبان، حامل سنت‌ها، روش‌ها و شگردهایی است که آن را کاملاً از زبان‌های متعارف، جدا و دور می‌کند. بنابراین، گام نخست، آشنایی با سیاست شاعران در سخنوری است. سپس نویسنده کتاب، راهکارهایی را برای حل این معضل - که از آن به مشکلات بیانی یاد می‌کند - می‌شمارد:

۱. قرار دادن ابیات پراکنده و غزلیات از هم گسیختهٔ او، در یک دستگاه و منظومهٔ واحد؛

۲. پیدا کردن محک‌های دیوان او و ارجاع متشابهات به آنها؛
۳. پیدا کردن نظایری در عصر حاضر و اعصار گذشته برای حافظ. این مشابه‌سازی کمک بسیاری در تحلیل و تعریف شخصیت حافظ می‌کند؛
۴. اعتنا و توجه موشکافانه به همان حداقلی که از شرح حال و زندگانی او در کتب تاریخی و تذکره‌ها موجود است؛ اگرچه به همهٔ آنها نمی‌توان اعتماد کرد.

۵. آشنایی با زبان غزل و سیرت و سان شاعران غزلسرا. (ص ۳۷)

پس از شرح مشکلات بیانی دیوان حافظ، نویسندهٔ محترم کتاب به مشکلات زبانی و موانعی که این دست دشواری‌ها بر سر راه محقق می‌گذارد، می‌پردازد. وی «ملا متی گری»، «میل حافظ به ابهام افکنی و ابهام گویی»، «تحیر حافظ» و «مشراب

برخلاف علم، که مبادی آن مرسوم و معدود است. گرچه ممکن است علم و معرفت، گاه به جای هم به کار روند، اما علمی که از غیر طریق کتاب و دفتر و اندیشیدن و نصوص و متون و ظواهر و آموزگار حاصل می‌آید، لون معرفت دارد. از برگ درختان سبز گرفته تا آستان پیر مغان، همه درهائی است به سوی عالم معنا. «(ص ۱۰۹)

گفتار سوم کتاب، درنگی کوتاه در مذهب حافظ است. نویسنده نخست یادآور می‌شود که تحقیق دربارهٔ مذهب - نه دین - حافظ، از باب تفتیش عقاید نیست؛ از آن رو است که هم حسن کنجکاو ما را ارضا می‌کند و وهم به گوشه‌هایی از جدول دین‌شناسی او، پرتو می‌افکند. نیز یادآور می‌شود که حافظ و بسیاری دیگر از شاعران بزرگ این سرزمین، انگیزه‌ای برای برجسته کردن گرایش‌های فرقه‌ای خود نداشتند و حتی برای سالم ماندن وجههٔ ملی و فراگیر خود، گاه آن را می‌پوشاندند. در ادامه، دلایل گروهی که حافظ را از اهل سنت می‌شمارند، یک یک، بیان و بررسی می‌شود و در پایان دلایلی چند نیز بر تشیع حافظ اقامه می‌شود. نویسنده در سراسر این گفتار، - همچون سایر بخش‌های کتاب - قضاوتی را به خوانندهٔ خود تحمیل نمی‌کند؛ بلکه با شرح و بیان ادله، کار داوری و نتیجه‌گیری را به مخاطبان خود می‌سپارد. در پایان این گفتار نیز می‌نویسد: «در باب مذهب حافظ، از راه قرائن تاریخی و شواهد کلامی نمی‌توان حرف آخر را زد و گذشت. همین قدر می‌توان یقین کرد که او فاصلهٔ چندانی با تشیع عصر خود نداشته است؛ اما اینکه شیعه به معنای مشهور و فعلی نیز بوده است، راهی برای اثبات قطعی آن نیست.» (ص ۱۷۴)

آخرین و چهارمین گفتار کتاب، به «رویکردهای دینی حافظ» نظر دارد. این فصل از کتاب، به حتم مهم‌ترین بخش آن است و نویسنده، مجال می‌یابد که کانونی‌ترین نظریات خود را در باب حافظ و اندیشه‌های دینی او به شرح نظریات خود را در باب حافظ و اندیشه‌های دینی او به شرح باز گوید. نخست یادآور می‌شود که تحقیق حاضر، هیچ تلاشی برای اثبات یا انکار دینداری حافظ نمی‌کند. پرداختن به التزام او به احکام دینی یا بی‌قیدی نسبت به آنها، در بحث دین‌شناسی حافظ، سرنوشت‌ساز نیست. بحث دربارهٔ اینکه او اهل نماز و روزه بوده یا نه و اینکه چه اندازه و با چه کیفیتی پایبند شریعت بوده است، به کار محقق می‌آید که قصد دارد «تدین» حافظ را برسد نه آن که به شناخت دینی او می‌اندیشد.

پس از مقدمهٔ گفتار، سخن را به «درد دین» می‌برد و اینکه درد دین، به چه معناست و چرا حافظ از اینکه کسی را در اطراف خود نمی‌یافت که درد دین داشته باشد، می‌نالید.

نمی‌بینم نشاط عیش در کس
نه درمان دلی نه درد دینی

پس از مقدماتی، به این نتیجه می‌رسد که «حافظ، بی‌دلی را مرادف بی‌دینی می‌دید و چون بی‌دل نمی‌توان زیست، از دین نیز گریزی نیست. در دیوان او، دل و دین با هم می‌آیند و با هم می‌روند. اگر یکی دین نداشت، دل نیز ندارد و کار بی‌دل، به بی‌دینی می‌انجامد. آنچه خانهٔ دل را برمی‌اندازد، خیمهٔ دین را نیز زمین‌گیر می‌کند.» (ص ۱۸۸)

«دین در چشم و دل حافظ»، موضوع و عنوان بخش بعدی این گفتار است. حاصل سخن نویسنده در این بخش از گفتار چهارم کتاب، این است که حافظ، سخت از تظاهر به دینداری می‌پرهیزد و آن را خوش نمی‌داشت. غیر از آن، حافظ ظاهرگرایی دینی را نیز بر نمی‌تافت. نویسنده، از زبان حافظ و مطابق مرام او، آفات ظاهرگرایی را در دین برمی‌شمارد و معتقد است که ظاهرگرایی، توازن دین را برهم می‌زند و چهرهٔ شرع را ناموزون می‌کند؛ زیرا ظاهر دین، همهٔ دین نیست که ملاک دینداری قرار گیرد. بسا کسانی که به قول فردوسی:

زیان کسان از پس سود خویش
بجویند و دین اندر آرند پیش

بخش‌های پایانی کتاب دربارهٔ تحفظات و تعهدات دینی حافظ است. از آنجا که حافظ - به عقیدهٔ نویسنده - بیشتر از دین سخن گفته است که نمی‌پسندد، ناهنجارهای دینی را بیشتر از هر چیز دیگر، در دیوان خود، مذمت می‌کند.

نویسنده را عقیده بر آن است که رویکرد حافظ به دین، بیشتر از نوع رویکردهای اخلاقی است. بدین رو گناهان و بی‌دینی‌ها، بیش از فضیلت‌ها و مطلوبات دینی، در دیوان حافظ، موضوع ایات قرار گرفته‌اند. گناهانی که حافظ به آنها حساس بوده و دربارهٔ آنها سخنی گفته است - به استقصای نویسنده - بدین قرارند: دروغ، غرور، کبر، غیبت، عیب‌جویی، خودپسندی، خودرایی، مردم‌آزاری، بدگویی، بدبینی، طمع، نومیدی، دون‌همتی و فرومایگی، عهدشکنی، بخل و زراندوزی، شبهه‌خواری، بی‌غمی، بی‌دردی، خودفراموشی، ظلم، لاف‌کرامات، مراء و محاکات، حاکم‌گرایی و قدرت‌طلبی، محافظه‌کاری و مصلحت‌اندیشی، تعصب، عوام‌زدگی، بدخواهی برای دیگران، تحریف دین، دعوی بی‌گناهی، بدخویی و ...

پس از تحفظات او، از تعهداتش سخن می‌گوید که دعا و نیایش و قرآنی‌خوانی، از آن جمله‌اند.

سخن آخر کتاب، دو سه نکتهٔ مهم را دربردارد که یکی اعتذار نویسنده از عدم ورود به مباحث جدید، مانند عقیدهٔ حافظ به

ادیان و مذاهب، همراه نوعی حالت گیری تهاجمی-تدافعی بوده است. هر چند در پهنه تاریخ همواره حق جویانی زیسته اند که در پی حقیقت، دیده بیدار کرده، با شکیبایی و بینش تارسیدن به حقیقت دمی نیاسوده اند، ولی روند فراگیر در این فضاها پی جویی و معرفی حقیقت نبوده است. اسکات خصم و موضع گیری های خصمانه در بیشتر موارد ضمیمه این نوع گفتگوها بوده است. البته سخنی نیست که اسکات خصم در مواجهه با لجوجان حق گریز هم یکی از اهداف و روش های دانش گفتمان دینی است، ولی نباید به روند عام تبدیل شود.

به نظر می رسد بازنگری این روش ها، برای رسیدن به آرمان بلند و قرآنی «جدال احسن» و نزدیک شدن به روش اهل بیت (ع) یکی از وظایف دین پژوهان معاصر است. بهره برداری از دانش های روانشناسی و جامعه شناسی در بازسازی این روش ها کارآمدی چنین گفتمانی را بالا می برد. نکته پر اهمیت دیگر در این فضا بررسی و لحاظ کردن دقیق ساختار اندیشه ای طرف مقابل است. سخن بر این نیست که عقاید طرف مناظره را با مراجعه به کتاب ها و منابع او بشناسیم که این مسئله جزو اولیات گفتمان دینی به شمار می آید؛ کلام بر این محور است که علاوه بر شناخت متن باورها، باید منظومه ارتباطی باورها را شناخت. اعتقادات شخص مقابل چه نوع پیوند و ارتباطی با یکدیگر دارند؟ رابطه علی و معلولی این اندیشه ها کدام است؟ ترتیب منطقی باورهای او چگونه است؟

نکته دیگر در بازسازی این روش ها نگاه به تصویری است که طرف مقابل از ما دارد. ریشه های تاریخی از تصورها از کجا نشأت می گیرند و مراحل تطور آن کدام است؟ آیا دیدگاه او نسبت به حقایق و ویژگی های باور ما نگاهی درست است و یا بر اساس تهمت ها و افتراها شکل گرفته شده؟ طرف مقابل در چه سطحی از تعصب یا حق پذیری قرار دارد؟

نویسنده کتاب المنهج الجديد والصحيح في الحوار مع الوهابيين تلاش کرده به این اهداف نزدیک شود. این کتاب در حقیقت درآمدی است بر کتاب رحلتی من الوهابية إلى الاثنی عشرية و تفصیل و تشریح مباحث کتاب، در آن جا تبیین شده است.

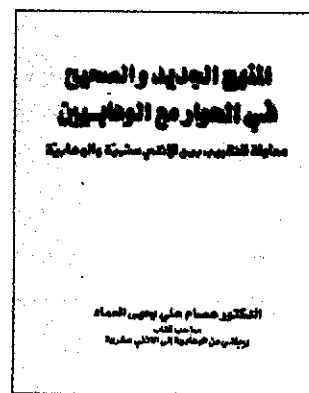
نویسنده کتاب معتقد است باید در روش های گفتگو با مذهب و هابیت تحول ایجاد کرد و خود عملاً به این حرکت اقدام کرده است. او در گذشته یکی از عالمان سرسخت و هابی و مخالف با مذهب شیعه بوده و در این کتاب به گوشه ای از سیر تحول خود اشاره می کند. به دلیل سابقه خود در اعتقاد به مذهب و هابیت، با نکات کلیدی در شاكلة ذهنی یک وهابی آشنایی

تکثرگرایی دینی و رواداری مذهبی است. عذر وی از وارد نشدن به این دست مباحث، به قلم خود وی، بدین قرار است: «نگارنده، خود در این باره به نتیجه ای نرسیده است و تعرض به این گونه مباحث را بیرون از صلاحیت علمی خود می بیند.» (ص ۲۵۳) درباره نپرداختن به مسئله جبر و اختیار نیز عذر می آورد که «حافظ در این مسئله، مانند همه، به همان حس درونی و علم حضوری خود بسنده کرده و در پی تحقیق بیشتر نبوده است.» (ص ۲۵۴) در پایان نیز می افزاید:

«همه سخن بر سر همین است که اگر حافظ، نماد و سمبل رواداری دینی و نگاه انسانی به دین باشد، در کدام دسته جای می گیرد؛ در جرگه دینداران یا گروه اباحی گران؟ آیا اساساً جوانان این کشور فارسی زبان که بهترین اوقات خود را با حافظ و سعدی می گذرانند، مجبورند یکی از این دورا انتخاب کنند: فرهنگ دینی؛ فرهنگی ملی؟ آنان که حافظ و امثال او را بین دینداری و آزاداندیشی مخیر می کنند، بدانند که با این قیچی، خود را از بسیاری از مفاخر ملی و ارکان مدنیت ایرانی می برند، و کسانی نیز که حافظ روادار و آزاداندیش و دگرگویی و مانند او را از فهرست دینداران و دین شناسان، قلم می گیرند، آگاه باشند که از دین به جز قشری باقی نخواهند گذاشت. نیز بدانند که حافظ، قرن هاست که چوب آنان را می خورد، ولی همچنان بر تارک زبان و اندیشه ملی این سرزمین پهناور می درخشد و دیوان او در شب قدر و صبح نوروز باز است، و هم سوم قرآن و مفاتیح می شود و هم سوم نقل و نبات مجالس انس و شادی. از او، نه می توان صفت دینداری را سترد و نه مرام آزاداندیشی و دگرگویی و اعتقادش را به زندگی و مشرب رندی.»

حجت الله زمانی

المنهج الجديد والصحيح في الحوار مع الوهابيين، دكتور عصام العماد



بازپردازی شیوه های گفتمان دینی، یکی از ضروریات پژوهش در دوران معاصر است. روش های مناظره به ویژه در فضای میان

کامل دارد. ایشان به شکل عملی در سیزده سالی که در قم تحصیلات حوزوی داشته، مشغول به مناظرات گوناگون با وهابیان بوده است و همین تجربه عملی بر غنای محتوایی کتاب می افزاید.

او بر این باور است که نباید تمامی وهابیان را انسان هایی متعصب و معاند با حق بدانیم؛ بلکه بسیاری از اشتباهات وهابیان ناشی از جهالت آنان است که باید با به کارگیری روشی حساب شده و سنجیده به درمان این مشکلات پرداخت و بر نوسازی و روشمندسازی اسلوب مواجهه با وهابیت تأکید بسیار می کند. او نویسنده گان وهابی را بر اساس انگیزه های نگارش و نظریه پردازی اعتقادی به چند دسته، تقسیم می کند و معتقد است با هر دسته باید متناسب با انگیزه و روششان برخورد کرد. در این کتاب توصیه می شود برای مناظره با وهابیان سیر خاصی در نظر گرفته شود. ایشان معتقد است مشغول شدن به تهمت های وهابیت به شیعه، در ابتدای بحث باعث می شود بحث از سیر منطقی خود خارج شده، متشتت گردد؛ زیرا اندیشه یک شخصیت وهابی به علت میزان بالای شبهات و تحریفات نسبت به تشیع، ظرفیت درک حقایق این مذهب را ندارد. بنابراین باید نخست بحث از حدیث ثقلین آغاز شود، سپس حدیث کساء و بعد به حدیث اثبات کننده امامان دوازده گانه برسد. همچنین معتقدند اگر طرف وهابی مایل بود بحث از آیات قرآنی آغاز شود، باید بحث را از آیه تطهیر شروع نماییم و علت گزینش این سیر را به تفصیل بیان می کنند.

ایشان معتقد است وهابیت دچار خلطی بزرگ شده است و مذهب تشیع را با فرقه های غالی اشتباه گرفته است. این کتاب می کوشد با آوردن شاهد مثال ها و تحلیل هایی، این خلط را به وهابیان نمایان کند. از سویی اثبات می کند بسیاری از اندیشمندان اهل سنت و غیر وهابی از این روش وهابیت بیزار می گشته اند و وهابیت در بررسی مذهب تشیع از شیوه اهل سنت جدا شده است. ایشان به شکل استقرایی سه روش را در شناخت و بررسی حقایق و ویژگی های مذهب تشیع شناسایی و ارزشیابی می کنند:

۱. روش وهابیت؛
۲. روش اهل سنت؛
۳. روش شیعه.

در بخشی از کتاب به تبیین علل پدید آورنده خلط بزرگ وهابیان پرداخته است و پنج علت را برای این خلط بیان می کند. در قسمت دیگر کتاب نتایج و پیامدهای خطرناک چنین خلطی را بررسی کرده، هشت نتیجه را در این فضا مطرح می کند. بعد از تبیین ریشه های بحران خلط در اندیشه وهابیت،

نویسنده عقاید شیعه را تبیین می کند. او تلاش می کند بر اساس سیر ایجاد مشکل خلط، عقاید شیعه را به شکل صحیح تبیین کند. به این معنا که اگر مذهب تشیع بر اساس این سیر معرفی شود، دیگر مشکل خلط تشیع با فرقه های غالی پدید نمی آید. این عقاید در یک هرم هندسی ترسیم شده اند.

این هرم بر اساس مراحل سه گانه شناخت و بررسی پدیده هاست که در دانش علوم اجتماعی مطرح می شود:

مرحله نخست: شناخت انتسابی مذهب تشیع؛

مرحله دوم: شناخت تحلیلی مذهب تشیع؛

مرحله سوم: شناخت ریشه ای مذهب تشیع.

در طول مراحل سه گانه این حقایق بررسی و تبیین می شوند:

۱. حقیقت توحید و نبوت در عقاید تشیع؛
۲. حقیقت احکام و شرایط در باورهای تشیع؛
۳. حقیقت اهداف مذهب تشیع؛
۴. بازشناسی معنای برخی واژگان و اصطلاحات رایج در مذهب تشیع؛

۵. حقیقت منابع و مصادر مذهب تشیع؛

۶. حقیقت مفهوم امامت در اندیشه تشیع؛

۷. حقیقت چگونگی پیدایش و بررسی علل پیدایش مذهب تشیع.

در قاعده هرم هم که پایان سیر شناسایی مذهب تشیع است،

به تبیین ویژگی های شیعه می پردازد و سه ویژگی منحصر به فرد

مذهب تشیع را معرفی می کنند:

۱. ویژگی اعتدال مثبت در تعامل با اهل بیت (ع)؛

۲. ویژگی واقع گرایی در تعامل با صحابه؛

۳. ویژگی اعتقاد به غیبت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بعد از بررسی حقایق و ویژگی های مذهب تشیع به بررسی آینده

این مذهب پرداخته است و بر اساس اعتراف وهابیان و اهل سنت به

گسترش روزافزون مذهب شیعه، این واقعیت را نمایان تر می کند.

نویسنده این کتاب به آرمان وحدت اسلامی اعتقاد جازم دارد و

معتقد است همان گونه که میان شیعه و اهل سنت گام های تقریبی

مثبتی برداشته شده ضروری است، میان وهابیت و تشیع هم چنین

حرکتی ضروری است و استدلال های خود را در این باره در کتاب

مطرح می کند. از نظر عملی هم همواره در این کتاب ادب گفتمان

اعتقادی رعایت شده و در عین ارائه نقدهای قوی، علمی و ژرف نگر

از نیش و کنایه های دشمن آفرین، پرهیز شده است.

وی تسلط و مراجعه فراوانی به کتاب های اعتقادی اهل سنت

و وهابیت داشته و در ضمن مباحث به ۴۵ کتاب اعتقادی از

اهل سنت و وهابیت ارجاع می دهد؛ که نشانگر جستجوگری

فراوان نویسنده است.

تأکید شده است. بهتر بود برای آشنایی بیشتر خوانندگان با مذاهب غالیان، توضیحی هرچند گذرا درباره این مذاهب می آمد تا خواننده توانایی مقایسه را بیشتر پیدا می کرد.

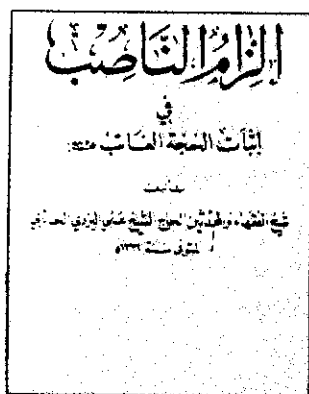
۵. در این کتاب مطرح شده واژه غلو، دارای دو کاربرد است و وهابیت میان این دو کاربرد خلط کرده اند: یکی اصطلاح فقها در ابوابی مانند ارتداد و دیگری اصطلاحی است که برخی دانشمندان رجال برای برخی راویان حدیثی ذکر کرده اند. نویسنده بیان می کند کاربرد عالمان رجال با فقها تفاوت جوهری دارد و ربطی به غلو و خروج از دین ندارد، بلکه مربوط به مسائل اختلافی دیگری است که میان عالمان حدیث مطرح بوده است. به همین دلیل نباید با این مستند بسیاری از راویان را غالی دانست. این ادعا به اثباتی تفصیلی نیازمند است تا خواننده قرینه ای مناسب، برای اثبات اشتراک لفظی پیدا نکند، این ادعا را نمی پذیرد. به همین دلیل مناسب بود نویسنده محترم اختلافات مذکور و معنای دقیق مورد نظر رجالیون از این واژه را تبیین می کردند.

۶. در ضمن بیان سیر پیشنهادی این کتاب در هنگام مناظره، ایشان توصیه می کنند حتماً به نقش بنی امیه در جداسازی اهل سنت از اهل بیت (ع) اشاره گردد. بهتر بود همان گونه که در مراحل دیگر این سیر، توضیحات بیشتری داده شده و علت تقدم و تأخر و تأثیر هر مبحثی روشن شده است، در این موضوع بسیار کلیدی هم توضیحات بیشتری مطرح می شد.

گفتنی است کتاب حاضر به قلم نگارنده ترجمه و آماده نشر شده است.

حمیدرضا غریب رضا

الزام الناصب في اثبات الغائب (عج)، شیخ الفقهاء والمحدثین علی الیزدی العازری (۱۳۳۳ هـ)،



امام شناسی جایگاه ویژه ای در باورهای اسلامی دارد به حدی که شرط وزین و مهم پذیرش اعمال و مناسک مذهبی به شمار رفته و

زمان نگارش کتاب نشان دهنده صیقل خوردن فراوان مباحث در نزد نویسنده است. همان گونه که در کتاب بیان شده، نویسنده برای نوشتن این کتاب و کتاب «رحلتی من الوهابیة إلى الاثنی عشریة» بیش از ده سال زمان صرف کرده است.

در این کتاب از فرآورده های دانش علوم اجتماعی بهره برداری شده که نکته ای ابتکاری در تبیین مسائل کلامی است. همچنین از نمودارها و تصویرها و اشکال هندسی برای تبیین مسائل نظری کلامی استفاده ابتکاری شده است. به طور نمونه برای بررسی علل خلط وهابیت میان شیعه و غالیان، اندیشه وهابی به شکل بمبی دستی طراحی شده که اسباب به وجود آورنده خلط همانند مواد منفجره آن در حال شکل دادن انفجاری خطرناک هستند. همچنین برای نمایش محسوس پیامدها و نتایج خطرناک این خلط، اندیشه وهابی به شکل بمب در حال انفجار است و ...

با این همه، کاستی هایی را هم می توان در این کتاب دید؛ از جمله:

۱. این کتاب دارای سه دسته مخاطب است: اول وهابیان که سعی شده ریشه های خلط و اشتباهات فکری و همچنین عقاید صحیح شیعه به آنان معرفی شود. دوم اهل سنت که از افتادن به گرداب لغزش های وهابیت برحذر داشته شده اند و سوم شیعیان که کتاب روش های مناظره با وهابیت را به آنان آموزش می دهد. همین چندگانگی مخاطب باعث می شود کتاب نتواند به برخی اهداف خود برسد. به طور مثال وهابیان با مطالعه کتاب روش مورد نظر ما برای مناظره را آموخته در هنگام گفتگو به این روش تن نمی دهند.

۲. در این کتاب در طی سه مرحله شناخت انتسابی، شناخت تحلیلی و شناخت ریشه ای به بررسی حقایق و ویژگی های مذهب تشیع پرداخته شده است، ولی در ابتدای بحث تعریف دانش جامعه شناسی و کارکرد دقیق هر کدام از این مراحل به شکل روشن تعریف نشده است. مگر این که خواننده با توجه به عملیات تطبیقی این مراحل بر شناسایی مذهب تشیع خود به تعریفی از این مراحل برسد.

۳. در کتاب ادعا می شود روش اندیشمندان سلف و معاصر اهل سنت در بررسی حقایق و ویژگی های مذهب تشیع با روش وهابیت متفاوت بوده و هست. بخشی از این ادعا با نقل نوشتارهای فراوانی از عالمان معاصر اهل سنت به اثبات رسیده، ولی از اندیشمندان اهل سنت گذشته فقط در برخی موارد و به شکل محدود کلماتی بیان شده است.

۴. در تمامی کتاب بر تفکیک مذهب تشیع از مذاهب غالیان

غصن چهارم: «فی امکان الغیبة وعدم استبعادها ومن اتفقت لهم الغیبة...».

غصن پنجم: «فی اخبار امه وتولده والمعترفین بولادته من اهل السنة والجماعة...».

غصن ششم: «من ادعی رؤیته (عج) فی زمان غیبتة الکبری».

غصن هفتم: «فی اخبار اهل السنة والجماعة بوجوده الآن غائباً وانه سیظهر...».

غصن هشتم: «فی علائم ظهور القائم من آیات القرآن و اخبار النبی (ص) والائمة الطاهرين...».

غصن نهم: «فی ما یقع فی زمانه ورجعته ورجعة سائر الائمة بعد ظهوره...».

غصن دهم: «فی رجعة الائمة علیهم السلام».

اطلاع فراوان مؤلف از روایات و اخبار فریقین و تسلطی که بر منابع و مآخذ گوناگون داشته، و زانتی شایسته موضوع، به کتاب بخشیده و «الزام الناصب» را اثری جاودان در موضوع خود کرده است؛ به گونه‌ای که از جمله مصادر بسیار مهم و مغتنم درباره امام زمان (عج) به شمار است. چنان که آیه‌الله مرعشی نجفی در توصیف آن گفته است: «مؤلف، از رهگذر نظم و ترتیبی که به الزام الناصب داده، بر اهل فضل و پژوهشگران منت نهاده؛ چرا که مطالب را جمع آوری نموده و چیزی از قلم فروگذار نکرده، و اثری زیبا و برتر ساخته است. او با نگارش این اثر نسبت به منتظرین فرج عترت و ذریه پاک و طاهر پیامبر (ص) و دولت حقه، نیکی کرد. هیچ یافته‌ای از ترجمه آن امام و سیره و نشانه‌های ظهور و آنچه به آن تعلق دارد - از کتاب‌های شیعه و سنی - فروگذار نکرد. برای همین - بحمدالله عزّ شانه - کتابی پر محتوا است که جامع احوال گوناگون، و شرح زندگانی آن امام است.» (ر. ک: مقدمه کتاب)

مؤلف فرزانه خود در تعریف الزام الناصب گوید: «قداتی کتاب جامع وبرهان قاطع وصحیفة حاولت النمط الاوفی ومعالم الزلفی وجنة المأوی، ولعمری قد تضمن هذه السطور كنوزاً من لثالی المشورة وكتاب مسطور فی رق منشور، كاشف الغمة عن المنتظرین والكافی عن عمدة ما اهمه المسترشدين لاكمال الدين...» (مقدمه کتاب).

به دلیل استقبال اهل تحقیق و علما به الزام الناصب و اغلاط و نقصان‌های فراوانی که چاپ سنگی و حروفی این اثر در طبع‌های گوناگونش داشته، جناب آقای باقری بیدهندی با زحمات فراوان خویش، این اثر را تصحیح و چاپ کرد. وی

بدون آن کلیه افعال و تکالیف، بیهوده و عبث به شمار می‌آید؛ زیرا امام، میزان حق و باطل و سره و ناسره و صراط مستقیم الهی است و سنجش صحت و سقم اعمال می‌باشد. لذا بدون امام یعنی بدون راهنما و هدایتگر زیستن، نیک و خردمندانه نخواهد بود و آمیخته با ناهنجاری و ضلالت و دوری از صاحت قدس الهی است. به تعبیر دیگر از آنجا که امام آینه تمام‌نمای جمال و جلال حضرت حق است و طریق الی‌الله را رهنمون می‌شود، چاره‌ای برای پویندگان و حق‌جویان جز اطاعت از امام نیست و پیش‌نیاز آن امام‌شناسی است. و از آن‌رو که نسل حاضر در عصر ولی عصر (عج) زندگی می‌کنند، شناسایی امام زمان (ع) و خصلت و منش و سیره ایشان از واجبات پر اهمیت، بلکه از ضروریات است. البته اگر بسان ائمه یازده‌گانه دیگر آن وجود مقدس مخفی از دیده‌ها نبود، تکلیف اهل دیانت و ارادتمندان کوی دوست، خصوصاً علما و فرزنانگان، تا این حد دشوار و پیچیده نبود.

از دیرباز مطالعات و تحقیقات گرانسنگی پیرامون موضوع مهدویت صورت گرفته و تألیفات ارزشمندی به جامعه اسلامی عرضه شده است که کام‌هر‌تشنه‌ای را سیراب می‌سازد. یکی از آثار درخشانی که به‌طور شایسته از پس پیچیدگی‌های مسئله مهدویت و توابع آن سرفراز بیرون آمده، کتاب الزام الناصب است. شیخ الفقهاء والمحدثین حاج علی یزدی حائری (متوفای سال ۱۳۳۳ هـ) این مجموعه گرانسنگ را به سال ۱۳۲۶ هـ در شهر کربلای معلی تألیف کرد، و گویا تا سال ۱۳۵۲ - یعنی حدود ۱۹ سال بعد از رحلت مؤلف - به زیور طبع آراسته نشده بود تا آنکه در این سال به همت نوه ایشان، شیخ علی اکبر و تنی چند از فضلالی حوزه علمیه (شیخ امان‌الله و شیخ ابوالحسن ده‌آبادی یزدی) به بازار کتاب عرضه شد، و سپس به‌طور مکرر تجدید چاپ گردید.

الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، از یک مقدمه و ده بخش تحت عنوان «الغصن» (شاخه) تشکیل شده و معمولاً مطالب هر شاخه، تحت عناوین «فرع» ذکر شده است. به دلیل تنوع و فراوانی داده‌های این مجموعه، فقط به ذکر رئوس مطالب آن به نحو اختصار اکتفا می‌کنیم:

غصن اول: «فی ان الارض لاتخلو من حجة و فیمن مات ولم یعرف امام زمانه و علائم الامام و معرفته و جوامع صفاته...».

غصن دوم: «اخبار الله تعالی بقیام القائم».

غصن سوم: «فی اخبار النبی (ص) والائمة من طرق الخاصة والعامه بقیام المهدي (ع)...».

کتاب «قرارات فقهیه معاصره» از مصادیق بارز تحقیقات فقهی است که نوآوری و آفرینش نظریات جدید را با اصالت در آمیخته و با الزام به منطق اصیل اجتهادی فقه شیعه، به تبیین پاره‌ای از مسائل مستحدثه مبتلابه دنیای امروز پرداخته است.

این کتاب در مجموعه‌ای دو جلدی تدوین یافته و مشتمل بر نوزده مقاله فقهی است. مقالات مجلد اول بیشتر در حوزه فقه جزایی و مقالات مجلد دوم عمدتاً در حوزه فقه معاملات است. مؤلف در پاره‌ای از مقالات، به تأسیس مسئله جدید و بی سابقه در عرصه فقه و حل آن بر اساس ضوابط فقهی پرداخته است. در پاره‌ای دیگر از مقالات، طرح نوی از مسئله کهن و سابقه دار در انداخته و به راه حل جدیدی ناظر به مقتضیات دنیای امروز دست یافته است.

شیوه فقهی مؤلف، گاه او را به ایستادگی در برابر برخی از آرای مشهور فقهی واداشته و در عین حال برتری نظر خود را به شیوه‌ای کاملاً روشمندانه و متکی بر معیارهای فقهی اثبات کرده است. در این خصوص برای نمونه می توان مقالات: «حکم القاضی بعلمه»، «استقلال بعض الاولیاء بالقصاص»، «کفایة تکرار الیمین وعدمها فی القسامة» و «ارث المسلم من الکافر» را نام برد.

عناوین مقالات جلد اول:

۱. حکم التخذیر عند اجراء العقوبات الجسدیة (بی حس کردن اعضا هنگام اجرای کیفر ...)
۲. حکم الصاق العضو المقطوع فی القصاص (پیوند عضو پس از قصاص)
۳. کفایة تکرار الیمین وعدمها فی القسامة علی القتل (قسامه، تعدد افراد یا تکرار قسم؟)
۴. استقلال بعض الاولیاء بالقصاص (قصاص، حق انحلالی یا مجموعی؟)
۵. دية الذمی والمستأمن من الکفار (دیه اهل ذمه و شهروندان غیر مسلمان)
۶. ارث المسلم من الکافر وحجبه لورثته الکفار (ارث بردن مسلمان از غیر مسلمان)
۷. حول اصناف الدیة السنة (اقسام ششگانه دیه و چگونگی پرداخت آن)
۸. عفو الحاکم فی العقوبات (اختیار ولی امر در عفو کیفر)
۹. حکم القاضی بعلمه (عدم حجیت علم قاضی)
۱۰. تحدید موضوع حد المحارب (محارب کیست، محاربه چیست؟)

خود در این باره می نویسد: «ولارات السفر النفس (الزام الناصب) من احسن مادون فیما يتعلق بحیة الامام الثانی عشر والقائد المظفر ... عزمت ان احقق الكتاب واعلق علیه بما وجدته ضروريا للقراری.»

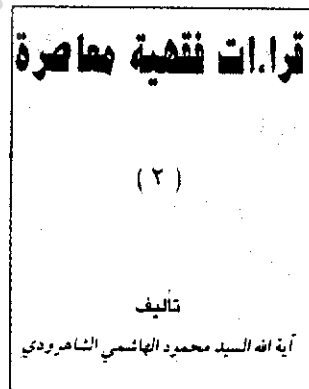
مصحح، برای این مهم، از چاپ سوم این اثر و چاپ سنگی آن، افزون بر مصادر و منابع کتاب که به طور صریح و غیر صریح در متن بدان اشاره شده، سود جسته و به ویرایش و تصحیح آن اقدام کرده است.

آنچه بر روی چاپ حاضر صورت گرفته است، بدین قرار می باشد:

۱. ویرایش متن؛
۲. استخراج منابع و مآخذ و مستندسازی کتاب؛
۳. تصحیح کتاب و رفع کاستی های عبارتی آن با توجه به چاپ سوم کتاب و چاپ سنگی آن و منابع و مآخذ؛
۴. الحاق شرح حال مؤلف و فهرست های فنی؛
۵. درج چند حاشیه کوتاه در توضیح یا نقد متن.

محمد اصغری نژاد

قرارات فقهیه معاصره، آية الله سيد محمود هاشمي شاهرودي، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت(ع)، بهار ۱۳۸۲، چاپ اول، وزیری، ۸۲۲ص.



پژوهش های فقهی معاصر از یک طرف باید پاسخگوی نیازهای دنیای جدید با همه پیچیدگی هایش باشد و از طرفی دیگر باید کاملاً در چارچوب روش شناختی علم فقه و تابع منطق درونی این علم انجام یافته و التزام تمام به معیارهای شریعت داشته باشد. به بیانی دیگر، وجه مقبولیت هر پژوهش فقهی در دوران معاصر آن است که متکی و متعهد به دو اصل اساسی «نوآوری» و «اصالت» باشد. در میان انبوه تلاش های فقهی عصر ما، پژوهش هایی که به این دو اصل وفادار باشند، کم شمارند.

اثر دیگری که تاکنون درباره ایشان نوشته شده است، بی نیاز می‌کند. ترکیب وصفی «راه خورشیدی» برگرفته از مصرع است که یکی از صفحات آغازین کتاب، به درج آن اختصاص یافته است:

راه خورشیدی ما از دل شب می‌گذرد.

نویسنده، مقدمه کتاب را که حاوی نکات مهمی درباره شخصیت و شخص استاد حکیمی است، با عبارتی آغاز می‌کند که بیانگر سمت و سوی کتاب نیز هست:

«سخن نه از مکانت یک انسان، که از مکانت انسان است. بدین ترتیب روشن می‌گردد که انگیزه نویسنده و هدف از تألیف کتاب، نشان دادن مکانت‌هایی است که در آغاز خلقت، برای انسان در نظر گرفته‌اند و البته همگان را بدان مکان و مقام دسترسی نیست. پاره‌ای از جملاتی که در مقدمه، وصف شخص و شخصیت استاد محمدرضا حکیمی است، بدین قرار می‌باشد:

- کسی که مانند هیچ کس نیست؛

- وجود مکرر دیگران نیست؛

- نه به گذشتگان می‌ماند و نه به همروزگاران؛

- هم دیرباب است و هم نابختیار؛

- با قالب‌ها و کلیشه‌ها و پیمان‌های موجود نمی‌توان او را

شنااساند؛

- ضرابخانه فرهنگ و ادب، برای او واژه یا اصطلاحی نروده

است؛

- وی را به هر طبقه و صنف که منسوب کنیم، با آن متفاوت

است و به هر کس که تشبیه کنیم، از او ممتاز؛

- هیچ‌گاه حدیث نفس نکرده و از خویش سخن نگفته و خود

را نمایانده و در سایه روشن می‌زید؛

- نمی‌توانی درباره وی، چنانکه می‌خواهی، قلم بگردانی و

مأذون نیستی هر آنچه می‌دانی، رقم زنی؛

- خمبول را دوست دارد و بر آن است که پارسایی، در نهفتن

پارسایی است؛

- سال‌هاست که این ابوذر حکیم، از کنگره عرش بر مردم

صغیر می‌زند و آنان را به خروش و عدالت فرامی‌خواند.

- بر صدر مجالس دیده نمی‌شود و قدر نمی‌خواهد و

آوازه‌گری نمی‌کند.

...

در جایی از همین مقدمه، نویسنده به نیکی از عهده معرفی

کتاب خود برآمده و نوشته است:

عناوین مقالات جلد دوم:

۱. الذبح بالمکائن الحدیثه (ذبح با دستگاه‌های جدید)

۲. بحث فی قاعده «لاتعاد» (پژوهشی در قاعده «لاتعاد»)

۳. ملكية الخمس ومصرفه (مالکیت خمس و مصرف آن)

۴. فی ضمان انخفاض قيمة التقد (احکام فقهی کاهش

ارزش پول)

۵. قاعده بطلان ربح ما لم یضمن (قاعده بطلان ربح

غیرضمان)

۶. الاستصناع (سفارش ساخت کالا)

۷. العربون (پیش‌بها یا بیعانه)

۸. بحث حول حقیقة الاباحة المعوضه (پژوهشی در

حقیقت اباحه معوضه)

۹. مقدار مایضمنه الجانی من خسائر (آنچه بدهکار، افزون

بر دیه باید پردازد)

متن کتاب دارای نثری پخته و استوار است و در هیأتی آراسته

از سوی مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب

اهل بیت (ع) انتشار یافته است.

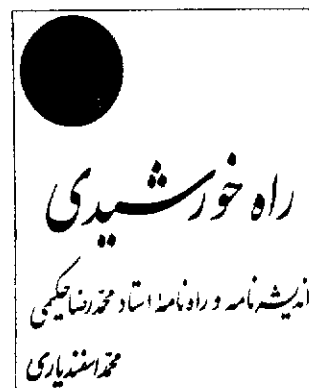
گفتنی است ترجمه فارسی بسیاری از مقالات کتاب تاکنون

در مجله فقه اهل بیت (ع) منتشر شده که این مجموعه نیز بزودی

انتشار خواهد یافت.

راه خورشیدی: اندیشه‌نامه و راه‌نامه استاد محمدرضا حکیمی،

محمد اسفندیاری، ناشر: دلیل ما، ۱۳۸۲، رقی، ۱۷+۴۵۵.



راه خورشیدی، کتابی است در معرفی و ارزیابی اندیشه‌های کاربردی و راهبردی استاد محمدرضا حکیمی. نویسنده فاضل و محترم کتاب، در این اثر، شخصیت اخلاقی، علمی و مبارزاتی استاد حکیمی را چنان نمایانده است که خواننده را از خواندن هر

شخصیت ادبی و توانایی های قلمی و تجربه های ذوقی استاد است. در فصل کتابشناسی نیز درباره سه موضوع مهم سخن می رود که یکی نوشته های چاپ شده و دیگری نوشته های بد سرنوشت، و سه دیگر، نانوخته های حکیمی است.

در بخش «وجود شفاهی»، ارزش های روحی و مکارم اخلاقی استاد، نمایانده می شود که بسی خواندنی و مغتنم است.

«صنف شناسی» و اندرزهای استاد به فرهنگیاران دینی (به روحانیون، به جوانان و به اصحاب سلوک)، آخرین فصول کتاب را تشکیل می دهند. نویسنده ارجمند کتاب، در پایان فهرستی از ۱۶۷ منبع و کتابی که در مراحل تألیف این اثر، از آنها سود جسته است، می آورد.

از مزایای کتاب، درج تصاویری از استاد و دست خط وی خطاب به فیدل کاسترو، رئیس جمهور کوبا و اجازه روایتی شیخ آقابزرگ تهرانی به استاد و تصویر دست خط وصیتنامه دکتر شریعتی خطاب به حضرت استاد است.

در پایان این نکته را می افزایم که نمی توان درباره استاد محمدرضا حکیمی که از نوادر روزگار و حسنات زمانه ماست، سخن گفت، مگر آنکه به سه برنامه عمده ایشان در میان رسالت های فرهنگی و دینی اش، پرداخت: نخست عدالت خواهی اوست و دوم جانبداری عالمانه اش از مکتب تفکیک و سه دیگر جنبه های روحی و اخلاقی وی است. باید اقرار داد که این نکات و نقیصات کانونی را نویسنده «راه خورشیدی» کشف کرده و به نیکی پرداخته است؛ به ویژه رکن نخست که خروش عالمانه و فیلسوفانه حکیمی بر سر بیدادگران است. نیز باید اقرار داد که کتاب حاضر، غیر از فضیلت های معنوی، مشحون از خصلت های نیک لفظی و صوری است. شر کتاب، روان و در عین حال پر از آرایه های موزون نوشتاری است.

برای استاد حکیمی، عمری به بلندای خورشید، و برای نویسنده راه خورشیدی، تقریب بیشتر به سرمزل خورشید، آرزو می کنیم:

کمتر از ذره ای نه ای، پست مشو، چرخ بزن
تا به سرمزل خورشید رسی، چرخ زنان

رضا بابایی

«در این کتاب، نخست چند برگ از کارنامه زندگی استاد حکیمی را ورق زده ام و آنگاه به ارزیابی و تحلیل افکار او پرداخته و در ادامه، آثار وی را گزارش کرده ام. این اثر، تبلیغی نیست و نخواسته ام متاع حکیمی را بقبولانم؛ بلکه تحلیلی است و آهنگ آن داشته ام که او را بشناسانم. اعتراف می کنم که در این تحلیل، بی طرف نیستم و بسی از آموزه های او را باور دارم و بر آن متصلب هستم. اگر عده ای این را عیب می دانند، از حسن آن نیز نباید غافل بود؛ یعنی کسی همدلانه و از سر هم فکری با دیگری، از او سخن گفته و کوشیده است، حقگزاری کند؛ کاری که ممکن است مخالف و بی طرف - اگر وجود داشته باشد - نتواند؛ گو که بخواهد.» (ص ۱۳)

پس از مقدمه، از زندگینامه او می گوید و اینکه دوران تحصیل او کجا و چگونه گذشت. «انتخاب راه» که فصل بعدی کتاب است، در این باره است که «هنگامی که حکیمی مدارج عالی علمی را در حوزه علمیه مشهد گذراند، دوره در پیش داشت: یا مانند دیگر همدرسان خود در حوزه بماند و به تدریس فقه و اصول پردازد و، النهایه، سر از مرجعیت درآورد و یا اینکه پلی از حوزه به جامعه و جوانان بزند و خوراک فکری برای آنان فراهم آورد و، النهایه، به آنجا برسد که اینک رسیده است.» (ص ۳۲) به همین رو، بحث را به «هجرت تکلیفی» می کشاند و اینکه «دغدغه ها و رسالت های» او چه بود. سپس از «دردمندی» و «فریاد عدالت» می گوید تا اینکه دامن سخن را به موضوع «انسان و انسانیت» می کشاند.

موضوع و عنوان پسین کتاب «از اسلام حماسه تا اسلام مرثیه» است. «دعوت به تشیع» و «مکتب تفکیک» از دیگر عناوین فصول کتاب هستند که نویسنده به نیکی از عهده گزارش و تحلیل آرای حکیمی برآمده است. در ذیل موضوع «مکتب تفکیک» درباره مسائلی چند سخن می گوید که همگی از ارکان اندیشه های حکیمی است.

سپس درباره وصیت دکتر علی شریعتی به استاد، می نویسد و از جایگاه روحانیت و مرجعیت می گوید.

«انقلابی که متوقف شد» عنوان فصلی از کتاب حاضر است که نویسنده در آن، از دلخوری ها و انتقادهای حکیمی در حق مسائل پیش آمده پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، سخن می گوید.

«بر چکاد ادب» فصلی است که عهده دار شناساندن